



## بررسی برخی از آثار ابوالقاسم فیضی

ع صادقیان

در بررسی آثار امری جناب فیضی، برای سهولت کار، به پنج گروه تقسیم شده‌اند و پس از بیان اطلاعاتی اجمالی، مختصری در بارهٔ قالب و مختصات این آثار ذکر می‌شود. سپس بحث کوتاهی در زمینهٔ محتوای آنها به میان می‌آید و در پایان نمونه‌هایی شاخص از انواع این نوشته‌ها نقل می‌شود.

بی‌گمان این سخنان محدود به هیچ وجه پاسخگوی بررسی کتاب‌ها، رسالات، مقاله‌ها و ترجمه‌های ایشان که تعداد آنها به ۹۵ می‌رسد<sup>۱</sup> و هزاران نامه‌های جناب فیضی نیست. ناچار در هر مورد باید به اختصار کوشید. به امید اینکه ارادتمندان آن جان پاک در صدد مطالعهٔ آثار ایشان برآیند و خود از این گلستان همیشه بهار دامن دامن گل‌های معطر تحفهٔ اصحاب برند.

در شرح حال جناب فیضی چنین آمده است که ایشان نویسنده‌گی و ترجمه را از ایام نجف‌آباد شروع کردند: اولین اثر، ترجمهٔ توفیق حضرت ولی‌ام‌الله خطاب به جامعهٔ بهائی امریکاست که آن را در سال ۱۹۳۸ به خط خود نوشته و منتشر کرده‌اند. در همین سال‌ها کتاب عظمت مسلمین در اسپانیا را ترجمه کرده‌اند که در اصفهان به چاپ رسیده است.

ایشان کار تحریر و ترجمه را که از سال ۱۹۳۸ آغاز کرده بودند تا آخر عمر (۱۹۸۰) ادامه دادند. به عبارت دیگر طی این ۴۲ سال دائماً یا می‌نوشته یا ترجمه می‌کرده یا به نامه‌نگاری به اجتهاد مشغول بوده‌اند.

ما در بررسی آثار جناب فیضی با شخصی "پرکار" به معنی کلمه برمی‌خوریم که ۴۲ سال تمام که

خود عمری است، هیچ‌گاه و تحت هیچ شرایطی از این کار باز نایستاده است. هنر جناب فیضی در ترسیم حالات عاطفی افراد احبّاء، بهره‌گرفتن از زندگی آنان برای نشان دادن نمونه‌هایی از خدمت، انقطاع و فداکاری در راه امر است که به طور غیر مستقیم خواننده را به سرمشق‌گرفتن از این افراد تشویق می‌نماید. نمونه‌های بارز این گونه نوشته‌ها را در مجموعه داستان دوستان می‌توان یافت.

نزد همه صاحب‌نظران این اصل پذیرفته شده که هنرمند موفق، اعم از نویسنده، شاعر، نقّاش، موسیقیدان و غیره، کسی است که به خوبی می‌تواند احساسات و تأثرات خود را به وسیله اثر خود (ادبی یا هنری) به مخاطبانش القا کند. جناب فیضی به راستی در انتقال احساسات، افکار و نظریات خود موفق بوده و توانسته‌اند مقاصد خود را به روشنی خالی از هر گونه تعقید و ابهام بیان کنند، صحنه‌ها را با توانائی و مهارت به تصویر بکشند و آنها را به طوری جاندار و پرتحرک برای خواننده مجسم کنند که همیشه در خاطر وی باقی بماند.

این نکته مسلم است که عواطف، روحیات، افکار و خلقیات هر نویسنده یا شاعر یا هنرمند به طور ناخودآگاه در آثارش متجلی است و چون آبی که از کوزه می‌تراود افکارش از آثارش تراوش خواهد کرد.

آنچه در همه آثار جناب فیضی ملاحظه می‌شود عواطف رقیق و عشق کم‌نظیری است که به امر جمال اقدس ابهی و فرد فرد احبّاء دارند و این عشق بی‌ریا و صمیمانه را در سطر سطر آثار ایشان به خوبی می‌توان مشاهده کرد.

برای خواننده امروزی و فور لغات و ترکیبات عربی در آثار امری جناب فیضی تا حدی ثقیل می‌نماید. ولی باید توجه داشت که ایشان پنج سال تحصیل خود را در کشور عربی‌زبان لبنان (بیروت) گذرانده و در سال‌های بعد شانزده سال متوالی (یک سال در بغداد و ۱۵ سال در بحرین) اقامت دائم داشته‌اند. افزون بر آن انس و الفت دائمی ایشان با آثار طلعات قدسیه و توقیعات حضرت ولی امرالله این تأثیر را داشته که ایشان لغات و ترکیبات رائج عربی را به فراوانی در نوشته‌های خود بیاورند. البته آنچه ذکر شد در مورد آثار امری ایشان صادق است و چنین کیفیتی در مورد داستان‌های غیرامری ایشان صدق نمی‌کند. (در این مورد بحثی در این مجلد آمده است.)

\* \* \*

با این مقدمه اکنون باز می‌گردیم به اصل موضوع یعنی بررسی اجمالی آثار امری جناب فیضی که به پنج گروه به این شرح تقسیم شده است:

۱- ترجمه؛ ۲- سفرنامه؛ ۳- شرح حال؛ ۴- تألیفات؛ ۵- نامه‌ها.

بحث در باره ترجمه‌های جناب فیضی را از ترجمه کتاب گرانقدر گوهر یکتا<sup>۲</sup> آغاز می‌کنیم. این کتاب قطور و گرانقدر را امة البهاء روحیه خانم به فاصله چند سال پس از صعود حضرت ولی امرالله به انگلیسی نوشتند. جناب فیضی ترجمه آن را بنا به تمایل حرم مبارک از روی نسخه خطی انگلیسی انجام دادند که در سال ۱۹۶۹ در ۵۰۴ صفحه بزرگ در طهران به وسیله مؤسسه ملی مطبوعات امری ایران منتشر گردید. این نکته گفتنی است که ترجمه فارسی کتاب مزبور، پیش از اصل انگلیسی آن منتشر شد. جناب فیضی که برای نظارت در حُسن تحریر و تصحیح و نشر کتاب به طهران آمده بودند تا پایان این کار در این شهر ماندند و شخصاً صفحات کتاب را غلط‌گیری می‌کردند و پس از پایان نشر کتاب به حیفا مراجعت کردند. زبانی که جناب فیضی برای این ترجمه اختیار کرده‌اند را می‌توان آنچه در اصطلاح ادب "فخیم" یا "فاخر" نامیده می‌شود نامید.

بنا به اظهار صاحب‌نظران، جناب فیضی در ترجمه گوهر یکتا به نوعی "ترجمه آزاد" عمل کرده‌اند و اصلاحاتی را در جهت تحسین متن انگلیسی کتاب معمول داشته‌اند. متن فارسی گوهر یکتا در واقع کتاب مستقلی است که بر مبنای متن انگلیسی بنا شده و رشد کرده است.

دومین ترجمه ایشان از کتاب *Portals to Freedom* اثر هوارد کلبی آیوز (Howard Colby Ives) کشیش امریکائی است. وی در سفر حضرت عبدالبهاء به امریکا به کرات به حضور مبارک مشرف شد و بعد به امر مبارک مؤمن گردید. جناب فیضی آن را درگه دوست یا ابواب به سوی آزادی ترجمه کرده‌اند. کتاب با زبانی لطیف و شاعرانه نوشته شده و جناب فیضی آن را با همان رقت و لطافت به فارسی برگردانده‌اند.

در حقیقت باید کسی مانند این روحانی عالی‌قدر عاشق حضرت عبدالبهاء باشد تا بتواند قلم بگیرد و چنین اثری زیبا و لطیف را به رشته تحریر درآورد. برای نشان دادن رقت اندیشه و ظرافت کلام، چند جمله از ترجمه کتاب را با هم می‌خوانیم: (شرح اولین ملاقات با هیکل مبارک)

«... در آن حال که چشم‌های من بالکل مجذوب جمال ایشان بود ناگهان نگاهشان بر من افتاد و لبخندی زدند و با حرکتی که جز با کلمه ربّانی به نوع دیگری توصیف و تعبیر نمی‌گردد مرا به خود خواندند. چنان اهتزاز و لرزشی در سراسر وجودم روی داد که وصف نتوانم. امری باورنکردنی روی داد. آن دست‌های محبت چگونه برای من... من که شخصی ناشناس، ناخوانده و ناشنیده بودم بلند شد. دور خود را نگریستم زیرا مطمئن بودم که آن اظهار لطف و عاطفت و آن چشم‌های متبسم برای دیگری بود نه من. ولی کسی را نزدیک خود نیافتم و باز نگاه کرده دیدم آن اشاره به من است. آتش عشق چنان در سراسر هستم برافروخت که حتی با قلبی که

هنوز سرد بود و آن فاصله کوتاه لرزشی در من پدید آمد که گوئی نسیمی از صبح الهی بر پیشانیم وزید. آن فرمان صریح را اطاعت کردم و به پیش رفتم و ایشان چون بدری همچنان ایستاده بودند که من نزدیک شدم. دیگران را با حرکت دست دور فرمودند و دست مبارک را به سوی من دراز نمودند گوئی تمام عمر مرا می شناخته اند... من در آن وقت در باره هیچ امری جز این حادثه باور نکردنی فکر نمی کردم. کاملاً خود را با محبوبم تنها یافتم. درخواست باطنی مرا که چند هفته قبل طلب نموده بودم در اولین لحظه ای که چشم های مبارک به چشم من افتاد اجابت فرمودند. در حالی که دست مرا در دست خود داشتند طول اطاق را پیمودیم. نزدیک پنجره دو صندلی گذارده بودند، نشستیم. در همان هنگام عظمت مشی و هیکل مبارک بی اندازه در من مؤثر افتاد و من چون طفلی که در پی پدر خود راه می رود با ایشان به راه افتادم. حضرتش از پدری جهانی برتر و بالاتر بود. بلی، دست در دست قراربخش دل خویش به پیش می رفتم. دست مرا همچنان در دست خود داشتند و گاه گاهی فشاری بر دستم وارد می آوردند و دستم را نزدیک تر به خود می کشانند. برای اولین بار و به زبان خودم با من صحبت فرمودند. با نهایت طمأنینه مرا مطمئن فرمودند که من پسر عزیزشان می باشم. آیا در این کلمات ساده چه قوه ای نهان بود که این چنین افتاح و اطمینانی در قلب من ایجاد فرمود؟ نمی دانم چه بگویم. چه بود که به یک مرتبه قلب مرا آب کرد و به صورت اشک از چشمانم جاری ساخت؟ آیا آهنگ صوت ایشان مرا بدین حال دچار کرد؟ و یا فضای اطاق که مملو از ارتعاش و روحانیتی بود که هرگز شبیه آن را در هیچ جا ندیده بودم؟ فقط دانستم حق و حقیقت مرا از خود بی خود فرمود و سراچه دل را تاراج کرد! بالاخره به حضور پدر آسمانی خود رسیدم. چه، پدر زمینی محال است بدین درجه از جلال و عزت برسد. احساسی بدیع و قوتی ملکوتی کشور وجود را تصاحب کرد. بغض گلویم را می فشرد، چشمانم پر از اشک بود. حتی اگر خلاصی جانم به گفتن کلمه ای بسته بود خود را قادر به تفوه آن کلمه نمی یافتم. آن قدم های الهی را چون طفلی پیروی نمودم. سپس روی دو صندلی که پهلوی پنجره بودند نشستیم. زانوی من متصل به زانوی ایشان و چشمم به چشمان مبارک دوخته بود. بالاخره راست به من نگاه کردند. پس از اولین نگاهی که بعد از آن مرا به سوی خود خواندند این بار دوّم بود که بر من نگریستند. اکنون هیچ حجاب و حائلی بین حیب و محبوب نبود. ایشان به من نگاه می کردند و چون حضرت دوست بر من نگریست به نظرم چنین آمد که تا آن وقت هرگز احدی مرا ندیده است...»<sup>۳</sup>

## ب - سفرنامه

جناب فیضی بعد از انتصاب به سمت ایادی امرالله به جز پنج سالی که عضو هیأت ایادی امرالله و مقیم ارض اقدس بودند، هجده سال به طور مستمر به شرق و غرب عالم بهائی سفر می‌کردند. ایشان طی این سفرها همه جا به ملاقات مهاجرین می‌رفتند، نزد آنها می‌ماندند و به تشویق و دلگرمی و تقویت روحیه آنان می‌پرداختند. در این گروه باید به کتاب اسفار بحر محیط که شرح مسافرت‌های بی‌وقفه ایشان به هند، استرالیا، نیوزیلند، مالایا، جزائر پاسیفیک، تُنگا، فیجی، جزائر سلیمان و گینه جدید می‌باشد اشاره نمود.

پیام دوست از سیر و سفر ایشان به ممالک مختلفه امریکای مرکزی و جنوبی حکایت می‌کند که تا یکی از آخرین نقاط نیم‌کره جنوبی در شیلی شهر پونتا آرناس پیش رفته‌اند.

## ج - شرح حال

در این گروه ابتدا باید از کتاب داستان دوستان نام برد. بیشتر مندرجات این مجموعه حاصل مهاجرت یکساله جناب فیضی و عائله‌شان به عراق و اقامت در بغداد است. در این کتاب جای جای شرح حال‌های کوتاهی از احتیای عراق و عوالم روحانی و خلوص آن جواهر وجود آمده است. افزون بر این، شرح حال مؤمنین متقدم مانند استاد اسماعیل عبودیت کتاب را مزین نموده است. سپس باید از شرح احوال کوتاهی از ایادی امرالله امیلیا کالیتز به نام خانم ملکوت و شرح حال جناب بزرگ همتی عضو فقید محفل ملی آلمان نام برد.

## د - تألیف

در چهارمین گروه که نوشته‌ها و تألیفات جناب فیضی نامیده شده ابتدا باید از اثر گرانقدر قافله‌سالار بندگی یاد کرد. در این اثر از سوابق تاریخی عهد و میثاق در ادیان گذشته مشروحاً سخن به میان آمده و به تفصیل از عبودیت محضه حضرت عبدالبهاء و شخصیت استثنائی مرکز میثاق امر بهائی سخن گفته شده و مخصوصاً جوانان بهائی به ثبوت و رسوخ بر عهد و میثاق دعوت شده‌اند. در رساله موهبت هجرت که خطاب به جوانان بهائی است از سرنوشت ملل و اقوام در تاریخ تمدن جهان و تأثیر مهاجرت اقوام مختلفه در استقرار و طلوع و افول این تمدن‌ها به تفصیل سخن گفته‌اند و سرانجام از اهمّیت هجرت در امر بهائی بحث کرده‌اند.

در پنجمین و آخرین گروه آثار جناب فیضی نگاهی داریم به نامه‌های ایشان. نامه‌هایی که جناب فیضی به احباء نوشته‌اند داستان شورانگیزی دارد. مقدّماتاً باید متذکّر شد که در امر بهائی نقش "نامه" بسیار مهمّ است. آنچه که ما امروز از آثار طلعات مقدّسه و حضرت ولیّ امرالله در مجموعه‌های متعدّد تلاوت می‌کنیم و روح خود را با مطالعه آنها صیقل می‌بخشیم و از مطالب عالیّه آنها بهره گرفته و می‌گیریم چیزی جز نامه‌هایی نیستند که از قلم آن وجودات مقدّسه خطاب به افراد یا گروه‌های احباء صادر شده و امروز در معارف بهائی به نام "لوح" یا "توقیع" یا "مکاتیب" مشهورند. مجموعه الواح مبارکه یا مکاتیب عبدالهیا یا مجموعه توقیعات حضرت ولیّ امرالله اسامی آشنائی برای هر فرد بهائی می‌باشند.

بدون آنکه قصد مقایسه در میان باشد توجّه خوانندگان عزیز به این نکته جلب می‌شود که قسمت اعظم آثار جناب فیضی را نامه‌هایی تشکیل می‌دهد که طیّ حدّ اقلّ چهل سال خطاب به احباء از هر گروه و دسته نوشته‌اند. اگر روزی این انبوه عظیم نامه‌ها جمع، دسته‌بندی و تدوین گردند، بی‌گمان از نظر کمّیت و کیفیت، از مجموعه آثار ایشان بیشتر خواهد بود.

این مطلب که عمده آثار جناب فیضی را نامه‌های ایشان تشکیل می‌دهد ادعای بی‌اساسی نیست. با یک حساب تقریبی ایشان طیّ چهل سال نامه‌نگاری متجاوز از ۵۷۰۰۰ نامه برای احباء نوشته‌اند. چهل سال متجاوز از ۱۴۴۰۰ روز است. اگر حدّ اقلّ روزی چهار نامه نوشته باشند حاصلی برابر ۵۷۶۰۰ نامه به دست می‌آید که عدد شگفت‌انگیزی است!

جناب فیضی نامه‌نگاری را تحت هیچ شرائطی ترک نمی‌کردند، نامه‌های خود را گاه از بستر بیماری، عرشه کشتی، از جزیره‌ای دورافتاده یا از دهکده‌ای در یکی از نقاط مهجور عالم می‌نوشتند. ایشان نامه‌های خود را با گل و بوته تزئین کرده همراه با قطعاتی از آثار مبارکه یا اشعار نغز و دلکش که با خطّ خوش خود نوشته بودند برای احباء می‌فرستادند. ایشان همه نامه‌هایشان را با خطّ شکسته زیبا و با نثری سلیس و بی‌تکلف و با لحنی مملوّ از ابراز عشق و محبت و صمیمیت چون کسی که به عزیزترین کسان خود می‌نویسد، به رشته تحریر درمی‌آوردند. شگفتا که همه احباء از هر رنگ و کشور و نژاد برای ایشان "عزیزترین" بودند. و البته در این میان سهم کودکان که جناب فیضی بدانها علاقه‌ای مخصوص داشتند، بیشتر از دیگران بود.

مطالعه هر کدام از این نامه‌ها نشان می‌دهد که در سطر سطر آنها تا چه حدّ عشق و محبت خالصانه نهفته است. جناب فیضی در این مرقومات نه فقط به مهاجرین ابراز محبت و علاقه می‌کردند بلکه به سوالات آنان در باره مواضع امریه با استناد به آثار مبارکه جواب می‌دادند و آنان را راهنمایی می‌کردند.

هر نویسنده یا شاعر یا هنرمند پیامی و حرفی برای گفتن دارد که لاجرم در آثار او منعکس

می‌شود. به اعتقاد من پیام جناب فیضی در نامه‌هایشان مندرج است. پیام و سخن ایشان را باید در خلال سطور بی‌شمار نامه‌هایشان، جایی که مستقیماً و بی‌تکلف با احباء سخن می‌گفتند جستجو کرد. مخاطبان جناب فیضی گروه بخصوصی نبودند: شرقی، غربی، مهاجر، مقیم، شهری، دهاتی، بزرگسال و خردسال همه از دریافت‌کنندگان نامه‌های پرمهر ایشان بودند، هر کسی را به فراخور حال او به خدمت و عبودیت، به بندگی آستان الهی، به انصاف به صفات عالیّه بهائی، به فداکاری و انقطاع در راه امر تشویق و ترغیب می‌کردند. و چون خود به این صفات متّصف بودند سخنان ایشان در مخاطبان تأثیر شدید داشت.

با اینکه به همه نامه‌های ایشان دسترسی نداریم ولی نمونه‌هایی از آنها را که به گروه‌های مختلف احباء نوشته‌اند در این جا نقل می‌کنیم:

آب دریا را اگر نتوان کشید هم به قدر تشنگی باید چشید  
خطاب به یک خانواده مهاجر:

«... انشاءالله در آن اراضی واسعه شب و روز به خدمت مؤید و به نشر نفحات قدسیّه موفق باشید. اگر سستی می‌بینید مایوس نگردید. نتیجه حیات همین است یعنی انسان بایستی با سختی مواجه گردد تا فایق شود. در این موقع است که قوای خارق العاده الهیه را می‌شناسد و در زندگانی مؤثر می‌بیند. وعود الهیه حتمی است که روزی چشم‌های بسته باز می‌شود و قلوب آکنده از وهم و غرض پاک می‌گردد. برای چنان روزی و موعدی حضرت ولیّ امرالله مهاجرین عزیز خود را گسیل داشت تا حاضر باشند و گمگشتگان را راهنما شوند. لذا به یقین مبین بدانید که روز شما خواهد رسید. ملاحظه در اخبار امریکا نمایید که از ۱۹۱۲ تا به حال منتظر بودند تا وعود حضرت عبدالهاء تحقّق یابد، امروز روزش می‌باشد. ابواب کلیسا مفتوح شده، راه‌های بدیع برای خدمت آماده است، میادین وسیعه برای هجرت باز است و هزار هزار وارد می‌گردند. با نهایت اطمینان به خدمات خود مداوم باشید که روز شما نیز می‌رسد و این گردن‌های ستبر خم می‌شود، قلب‌های سخت‌تر از سنگ آب می‌گردد و با شتاب به سوی احباب می‌روند و طلب آب می‌نمایند...»<sup>۴</sup>

از مرقومه دیگر:

«عزیزان دل و جانم... دیشب در منزل... مجلسی آراسته داشتیم، شعر بود، داستان‌های امری بود و موسیقی بود. این دختر عزیز ما در نروژ که من او را کریمه می‌نامم صفحه‌ای ارمان برای حقیر فرستاده بودند غافل از اینکه صفحه، گرامافون می‌خواهد و حقیر ندارم. لذا... را زحمت دادم. در تمام شب تحت تأثیر این موسیقی بودم و برای وجود عزیز یاران خود دعاگو ماندم مخصوصاً که رضوان اعظم نیز دارد می‌رسد. یاد یاران مونس جان است و برای هر یک نهایت درجه موفقیّت



و سرور را خواهانم. امیدوارم که حقّ جلّ و علا از هر جهت همه شما را مؤید و موفق بدارد و به اعظم آمال که بندگی آستان حقّ متعال است به احسن وجه مفتخر بدارد که نعمتی اعلی و افضل از این در عالم وجود موجود نیست. هر چیز دیگری فانی محض است جز خدمتی که در سبیل امر تقدیم گردد، به مثابه دانه‌ای است که در ارض کاشته می‌شود و در رأس موعد معین سرسبز و خرم خواهد شد. دانه‌ها خرمن شود. چقدر فیض عظیم است که قطره را دریا نماید و خردلی را جبل عظیم نماید. خوشا به حال مهاجرین عزیز که این منقبت مخصوص آنان است...»<sup>۵</sup>

در این نامه سفارش آموختن زبان فارسی به کودکان را به والدین آنان کرده‌اند:

«... در این ماه‌های اخیر به علت کسالت ممتد به خدمتی و مأموریتی مشرف نبودم که اخبار خوشی داشته باشم. در نزد حقّ و بندگانش خجلم... از درگاه قدس الهی صمیمانه ملتسمم که بچه‌ها در کمال خوشی در ظلّ عواطف شما تربیت بهائی یابند و اگر ممکن شد کم‌کم و خیلی مختصر خواندن و نوشتن فارسی را بیاموزند زیرا چون بزرگ شوند و بفهمند که فارسی لسان جمال قدم است ممکن است تحسّر یابند که چرا یاد نگرفته‌اند. همین قدر که مقدمات نوشتن و خواندن را بیاموزند چون به دانشگاه برسند می‌توانند جزء برنامه تحصیل خود فارسی را بگذارند و با سابقه خانگی به زودی یاد می‌گیرند و مسرور می‌شوند و الا محروم می‌مانند و متحسّر می‌شوند که چرا زبان فارسی را که هم زبان حقّ است و هم خودشان یاد نگرفته‌اند...»<sup>۶</sup>

علاقه مفراط ایشان به اطفال در این نامه مشهود است:

«عزیزان دل و جانم... هرچند هشت روز است که وارد شده‌ام ولی هنوز استقرار نیافته‌ام. چنان به محبت یاران الهی در اقطار جهان خوی گرفتم و چنان در بحر احسان همه فرو رفتم که استقرار را برای خود بسی دشوار می‌یابم. هنوز خود را در جمع عزیزانم می‌بینم، وارد خانه‌ها می‌شوم، اطفال را در آغوش می‌گیرم، صوت ملیح همه را می‌شنوم، به سؤالشان جواب می‌گویم. مرغ دل در این آشیان نمی‌نشیند، دائماً این سوی و آن سوی می‌رود. سبحان الله چه محبتی، چه علاقه و چه روابطی قلم اعلی در عالم وجود تأسیس فرموده که عالمی را عاشق و معشوق نموده... دو هفته تا به حال در مقامات مشرف شده‌ام و با حالی و سوز و گدازی به یاد همه بودم که خدا می‌داند و بس. امیدوارم گرمی این عواطف و دّیه را در آن نواحی سردسیر احساس فرموده باشید... امیدوارم گاهی در ادعیه خود آهی به یاد حقیر بکشید که ابواب تأیید باز شود. بر کار سوار گردم و به خدمات مرجوعه مشرف شوم...»<sup>۷</sup>

خطاب به هیأت تحریریهٔ مجلهٔ آهنگ بدیع:

«... شما از ادامهٔ این خدمت بزرگی که بر عهده گرفته‌اید دلسرد نشوید و یقین داشته باشید این مشکلات به زودی رفع می‌شود، در آیندهٔ ایام ادارهٔ مجلهٔ آهنگ بدیع در ساختمان چند طبقه با ده‌ها نویسنده و مترجم و کارمند منتشر خواهد شد ولی هیچ‌گاه لذت این خدماتی را که اکنون شما با این مشکلات انجام می‌دهید نخواهد داشت...»<sup>۸</sup>

تبریک انتشار مجلهٔ ورقا:

«... روحی لعظیم خدماتکم الفداء، مبارک نامهٔ آن عزیز و اولین مجلهٔ نونهالان به اسم عظیم "ورقا" واصل گردید. هر دو را به دیده نهاده شکر آستان مبارک را بجای آوردم که الحمد لله همه عالیهٔ آن عزیزان ثمر داد و پس از مدت‌ها زحمت و رنج و درد، طفل به ولادت رسید. چشم همه روشن. چشم همه روشن. این ولادت را چشم‌روشنی لازم است و کمک و همراهی، و امیدوارم که در طی ایام به افتخار هر دو نائل گردم... امروز در روضهٔ مبارکه مخصوص بقا و رشد و نمای این طفل نوزاد و جمیل ادعیهٔ خالصانه تلاوت نمودم. ۲۲ فوریهٔ ۱۹۷۱.»

«... مهمی را که بر دوش گرفته‌اید از جمله خدماتی است که چون ابر در بیابان بر تشنه‌ای بیبارد. حمد خدای را که در کمال دقت و تهییج این اوراق را تهیه نمودید... باز هم درگاه حیّ قدیر را سپاسگزارم که این وظیفه را بر عهده گرفتید و بدین خوبی از آب درآوردید. زادکم الله فخرأ و شرفاً...»

«... بدون ادنی شائبهٔ تعارف، خدمتی را که شما بدان قائم و مداوم و مفتخرید از اعظم نشانه‌های عبودیت به درگاه حیّ قدیر است. این عبودیت آرزوی ملائک مقررین است زیرا در نهایت صبر و صفا مرتب می‌فرمائید و اطفال تشنه‌لب را با بهترین مطالب آشنا می‌فرمائید و رفع عطش دائمی آنان را می‌نمائید. فوج فوج اردوهای عظیم با این دفاتر کوچک تهیه می‌نمائید. کله گوشهٔ این بندگی را به هیچ چیز تبدیل نفرمائید. الحمد لله روز به روز مطالب ورقا شیرین‌تر و مهم‌تر می‌شود...»<sup>۹</sup>

خطاب به جوانان بهائی هند که فی الواقع خطاب به همهٔ جوانان است (از بستر بیماری نوشته شده):

«نور دیدگانم، عزیزان دل و جانم، محبت‌های شما هرگز فراموش نشود. روز به روز در اعماق وجود مستمراً روح حیات و قوت و نشاط دهد. قربان روی ماه همه‌تان گردم، فدای این قلب‌های تابناک شما شوم. امواج محبت هر یک اعظم از دریاست. ای نور چشمانم، قدر جوانی و قدرت

و نشاط و طاقت کنونی را بدانید و هر چه ممکن است در تحصیل علم و خدمت بکوشید که اگر خدای نکرده روزی روزگاری در گوشه‌ای چون من افتادید همدم آه و حسرت نباشید بلکه به یاد دقیق و ساعات ایام خدمت روح را شاد، قلب را توانا، و تمام وجود را مهتر فرمائید. امروز روزی است که به فرموده قلم اعلیٰ اگر ذره‌ای در سبیل محبتش فدا گردد آن ذره ناچیز در مرآت علم الهی چون کوهی عظیم منعکس گردد، و اگر قطره‌ای بخشیدند در آن آینه فضل و عطا چون دریایی بی‌انتها نمودار شود. امروز بهار الهی است. در اثر اشعه ساطعه آفتاب جهانتاب حتی خراطین ارض که در زیر خاک زیست می‌نمایند به جنبش آیند. بنا بر این آنچه بکارید در اثر این تابش بی‌انتها بروید و زینت‌بخش دشت و دمن و صحرا و چمن شود. امروز میادین عظیمه خدمت از هر سوی باز می‌گردد. طرق جدید تبلیغ از همه جهات نمایان می‌شود. آن قدر استعداد شدید است که به فرموده مبارک این المبلّغ از هر کرانه‌ای بلند است. فریاد العطش تشنگان دلسوخته به گوش می‌رسد و جز آب گوارای تعالیم سامیه جمال قدم چیز دیگری دردها را درمان ننماید و این سوختگی را علاج نشود. چه مبارک روزی است از برای جوانان و عظیم فرصتی است برای مردان میدان.

در این نکته لطیفه بدیعه ملاحظه فرمائید که حضرت مولی‌الوری می‌فرمایند: "جهانیان هر چند غافلند ولی به جان و دل در گفتگوی تو" یعنی اگر به صورت ظاهر از ترس تقلید و محیط دوری می‌نمایند، نمی‌خواهند، نمی‌جویند و نمی‌پویند و اگر القاء کلمه‌ای شود روی در هم کشند و شما را ندیده و کلام حق را نشنیده گیرند، ولی در عمق وجودشان روح و قلب فریاد برآرند و استغاثه نمایند که کی دریچه قلب ما باز می‌گردد تا روشنائی جانبخش و جانپور به سراچه دل بتابد. در رأس موعده معین دریچه‌ها باز گردد و دیده‌ها روشن شود و روان‌ها متوجه گردد و دل‌ها روشن‌بین شود. ساحت قدس حضرت باری را هر روز هزار شکرانه بجای آرید که در چنین روزی مبعوث به چنین خدمتی هستید. مخصوصاً شما که در هند به افتخار خدمت چنین ملت نجیب عزیزی افتخار دارید. این ملت عظیم کهن سال در عمر تاریخ خود طرق مملو از خار و خاشاک بلایا را به نهایت صبر و شکیبائی پیموده. فی الواقع آخر نفوس اند اما قلبشان مملو از محبت و جویای محبت است.

... بر شماست که نه صدها بل هزارها و میلیون‌ها برانگیزید که رو به حق نمایند و چون خود زنده گردند نوع خود را به سرچشمه آب این زندگی بکشانند. چه فخری اعظم از اینکه شما در این عنفوان شباب آرزوهای دیرینه حضرت عبدالهء را برآورید. باری، اگر صدها صفحه بنویسم باز حق سپاسگزاری از مراحم شما عزیزانم را بجا نیاورده‌ام و چون فرصت و طاقت عریضه‌نگاری حضور یک یک شما نداشتم با ارسال این ذریعه مراتب بندگی خود را تقدیم می‌دارم و روی و موی همه‌تان را می‌بوسم و از درگاه جمال قدم به کمال عجز مستدعیم که شما نورچشمان عزیز

بیت العدل اعظم الهی گردید تا ادعیه حازه مستمره آن برگزیدگان حق در روی این کره روز به روز شامل حالتان باشد.  
فدایتان فیضی»<sup>۱۰</sup>

به ذکائی بیضائی پس از دریافت جلد اول تذکره شعرای قرن اول بهائی:

«محبوب مکرم معظم، استاد اجل، ادیب بیضائی<sup>۱۱</sup> روحی فداه - روحی لخدماتک الفداء، بالاخره چشم فانی به زیارت کتاب اشعار پس از مدت‌ها انتظار روشن گردید. از صمیم دل و جان وجود عزیزتان را تبریک می‌گویم و امیدوارم مجلدات دیگر نیز پیاپی به همین سیاق و نسق و استحکام و زیبایی زینت‌بخش محافل یاران گردد. روح قدما و شعراء که زیر زنجیر و در تحت سلاسل نعره‌های مستانه درآوردند از عمل شما شاد است. و نسل حاضر و اجیال مستقبل کل ثناخوان خواهند بود. فی الحقیقه عمل شما به مانند عملی است که دیگران آرزو دارند و عملی نمی‌شود یعنی میل دارند اصوات نفوس را از فضای لایتناهی جمع نمایند. شما بحمدالله موفق و مفتخر شدید این اصوات دلاورانی را که در ظلام و ایام از دل برآوردند و نسیاً منسیاً بود جمع فرمودید. آفرین بر همت والای شما... مجدد از اعماق دل و جان شما را هزاران هزار تبریک عرض می‌نمایم و با نهایت شوق منتظر بقیه کارهای شما هستم. فانی، فیضی، شهر العلاء ۱۲۱»<sup>۱۲</sup>

### تصویرگری در آثار جناب فیضی

هنر تصویرگری و تجسم صحنه‌ها در نوشته‌های جناب فیضی جای مشخصی دارد. ایشان مخصوصاً در سفرنامه‌های خود چون نقاشی چیره‌دست صحنه‌های گوناگون را با مهارت ترسیم کرده‌اند و در این کار بسیار موفق بوده‌اند. نمونه‌های کوتاهی از این گونه نوشته‌ها را نقل می‌کنم:  
در باره اهمیت قوای جوانی:

«... دوره جوانی را قدرتی است بی مثل و مانند و حرارتش سبب رشد و نمو جسمانی و روانی انسان است و ماهتابش الهام‌بخش و مونس دل و جان است. این اهتزاز که در کالبد انسانی به وجود می‌آید جنبشی است بی‌مانند، در سراسر هیكل عنصری آدمیان جمیع مواهب الهیه مانند دانه‌های بهاری سر از خاک وجود درآورده تشنه باران ابر بهاری اند که رشد و نماگیرند و ساقه برآرند و گل و گیاه دهند و صحرای قلب و روح را معطر سازند. در این دوره جوانی است که جمیع قوای عنایتی پروردگار عالمیان می‌کوشند که به قطرات باران برسند، آفتاب عنایت بدمد تا به حرکت و رشد و نما آیند و سراچه دل و جان را چراغانی کنند و صحرای وجود را بیارایند و اریکه قلب را گلباران سازند. در آن وقت و موسم است که جوانان بیدار باهوش و کامکار باشند

از فراش خمودگی و افسردگی و اتلاف قوای درونی و از دست دادن این فرصت‌های آسمانی برخیزند و در ره عشق آن صنم قیامی عاشقانه نمایند.

اگر آسمان جوانی به گل میخ‌های فتح و ظفر زینت نگیرد و آفتابش در کمال گرمی نتابد و ماهتابش در شب‌های تیره و تار مونس دل‌های غمگسار نگردد این موسم را چه فخری و مزیتی است بر اوان دیگر و چه رجحانی است که باید به فصل بهار تخصّص تامّ یابد.

هر فصلی را قدرتی است و جوشی و خروشی است و هر یک شگفتی‌ها و فرصت‌هایی آرند که اگر در موسم معین برنخیزیم و فواکه دلچسب هر فصلی را در هنگامش نچینیم حرکت متمادی فلک و دور زدن کره خاک و تبدیل فصل‌ها در سر موعد معین به خمودی و بی‌اعتنائی و جمودت ما رحم نمی‌کند.<sup>۱۳</sup>

توصیف ساعت وداع با کودکان:

«ساعت بدرود رسید. چند کودک شیرین هنوز سر بر سینه غمگین من داشتند. همدیگر را می‌بوسیم و می‌بوئیم و از من قول می‌گیرند که زود برگردم. با حزن شدید آنها را بر زمین وداع گذاردم و خود را به طیاره رساندم که به سوی شرق پرواز کنم. گوئی پرده سیاهی در برابر چشم من کشیده شد. چونان نمایشی می‌نمود که در نهایت درجه فرح و هیجان تماشا کردم و حال روی این پرده مرقوم است "پایان"، پایان اسفار پاسیفیک. دیگر دستم نمی‌رسید که پرده را به یک سو کشم و بار دگر آن اعظم دریای جهان و امواج آرامش را ببینم و یا ساحل نشینان را با صدای بلند بخوانم و روی‌های نورانی‌شان را برای آخرین بار زیارت کنم و آن قامت‌های رشید و راست و مستقیم احوال را تماشائی سیر نمایم و درودی بفرستم و عطر محبت هر یک را شمیده به ارمغان به دیار دیگر برم ولی کمربندها و درهای امید بسته شد و لحظه‌ای نرفت که فرسنگ‌ها از عزیزان الهی و نوردیدگان دور و مهجور ماندم.»<sup>۱۴</sup>

وصف جوانی که عاشق خدمت است:

«از رفیق خود پرسیدم، در جواب فرمود: آن جوانک سیه‌چرده عاشق امر مبارک است و در هر نقطه که از او دعوت نمایند آهنگ‌های بهائی می‌نوازد و ستایش امر الهی را می‌نماید. از همان شب مفتون این جوان و دیری نکشید که دوست او شدم و تازه دانستم چه خزائی از استعداد و بالاخص محبت در آن هیکل نازنین موجود است. شب‌ها می‌نوازد و می‌خواند و روزها می‌رود منازل احباء و بچه‌ها را نگهداری می‌نماید. چه بسا که به اطاق من آمد با دوگاری بچه. به قدری به کودکان بستگی دارد که کاملاً از هر جهت آنان را پذیرائی و نگاهداری می‌کند. خیلی اتفاق افتاد که شیشه شیر بر دهان بچه‌ها گذارده با آواز خود آنان را خواب می‌کند. بسیاری از مواقع

دیدم که کودکان را می‌شوید و لباس‌هایشان را عوض می‌نماید و چنان با صدق و محبت است که کودکان هم مجذوب رفتار او می‌شوند. چه بسا که در گهواره چشم به در دارند تاکی از در درآید و برای آنان بخواند و یک یک را به گشت و صحرا ببرد. در تبلیغ ید طولانی و لسان‌گویائی دارد.»<sup>۱۵</sup>

ملاقاتی لذت‌بخش با کودکان:

«روزی از روزها در اطاق هتل خود بودم که چند کودک نازنین برای دیدار من تشریف آوردند. سه طفل نازنین مه جبین و آلهه سرور و بهجت و هشت ساله، نه ساله و ده ساله بودند. آن قدر نیرو داشتند که دائماً در جوش و خروش بسر می‌بردند. دو طفل سفیدپوست بودند و یکی قهوه‌ای‌رنگ ولی هر سه با هم در یک خانواده بهائی بزرگ می‌شدند. کودک قهوه‌ای‌پوست را از کودکی بدین خانواده بهائی آوردند و با دو کودک خود بزرگ کردند. ملاحظه در اثرات محبت حقیقی بفرمائید، به راستی محبت آن قدر حرارت می‌بخشد که مواد گوناگون را به هم جوش می‌زند و یک جنس می‌سازد. دو دختر سفید ابداً احساس نمی‌کردند که خواهر سوّم قهوه‌ای است زیرا پدر و مادر این خانواده با محبت و یگانگی با هر سه معامله می‌نمودند.»<sup>۱۶</sup>

\* \* \*

اگر بخواهیم همه صحنه‌های دلکشی را که جناب فیضی تصویر کرده و در صفحات کتاب‌هایشان بدانها روح بخشیده نقل کنیم باید صفحات متعددی را به این کار اختصاص دهیم.

مروری بر محتوای امری آثار جناب فیضی

در این بخش منتخباتی از مسائلی که بیشتر در آثار امری جناب فیضی آمده نقل می‌شود.

تعلق خاطر به حضرت ولی امرالله

صعود حضرت ولی امرالله موجب تأثر فراوان جناب فیضی گردید. کسی که در سال‌های تحصیل بارها به حضور هیکل مبارک مشرف می‌شده و نهایت تعلق و عشق را به آن وجود مقدس داشته اکنون حالت و فضای مرکز جهانی را پس از صعود آن وجود مکرم بیان می‌کند:

«بلی حیفای همان حیفاست... هنوز بر دامنه جبل کرمل آرمیده و ملکه کرمل بر فرق آن جالس و عالمی را به خود جلب و جذب می‌فرماید ولی دیگر آن بدر منیر از افق آن اقلیم نمی‌درخشد و آن جبل منبع را به انوار جمال و کمال خود روشنی‌بخش عالم وجود نمی‌نماید. گرمی و حرارت محبت او که به محض ملاقات چشم‌ها را مملوّ از اشک می‌نمود و بدن‌ها را می‌لرزاند و زبان‌ها را

به کنج خانه سکوت می فرستاد دیگر در آن سرزمین موجود نیست. شمع شبستان حقّ که شرق را این چنین نور و غرب را تا این درجه معطر فرمود و جسم علیل جهان را داروی ابدی بخشید و به نگاهی چون برق سحاب خنده به لبها می داد و به کلامی چون درّ خوشاب درر اشک از چشمها می گرفت دیگر در آن مرکز نمی سوزد بل از زجاجه ملکوت نور به آفاق و امید به عشاق مرحمت می دارد. او یوسف کنعان عبدالبهاء بود به مصر ملاحظت رجوع فرمود و در آن بازار که هزاران خریدار دارد جلوه گری می نماید. روح تعالی و تأییدات ابدی متمادی اوست که روح به صقلاب و نور به آفاق می دهد و صیحه یا بهاء را در کلیه جهان به طنین انداخته و رجفه بر اطباق وجود بخشیده. بلی، آشیانه خاکی آن هدهد سبا بسی غم افزاست و حتی الیوم از هر حجر و مدری ناله این المولی و این المحبوب به گوش جان می رسد. چگونه ممکن است در آن مرکز احزان دلی شاد باشد و قلبی آرام گیرد.»<sup>۱۷</sup>

این نکته گفتنی است در بین اشعاری که به خطّ خود می نوشتند و به اجباء هدیه می کردند این دو رباعی را پس از صعود حضرت ولیّ امرالله که گویای حالات ایشان است نوشته و در بالای آن مرقوم داشته اند: یا ولیّ امرالله.

آنی که ز جانم آرزوی تو نرفت  
از کوی تو هر که رفت، دل را بگذاشت  
از دل هوس روی نکوی تو نرفت  
کس با دل خویشتن ز کوی تو نرفت  
و رباعی دیگر:

ای دل چو فراق یار دیدی خون شو  
ای جان تو عزیزتر نه ای از یارم  
ای دیده موافقت کن و جیحون شو  
بی یار نخواهمت، ز تن بیرون شو

### اهمّیت و عظمت مقام بیت العدل اعظم

علو و رفعت مقام بیت العدل اعظم در آثار جناب فیضی جای مخصوصی دارد:

«هر وقت که در جریان امور بیت العدل اعظم الهی و نظم و قدرت و آرامش که در تمام نقشهها و پیش بردن اهداف و نصب اعلام فتح و ظفر در اعلی قلل جهان، گسیل جیوش منصوره الهیه، صدور دستخطها و لوائح پیامها و بشارات که افراد و یاران و مجامع جهان را به جنب و جوش و حرکت و خروش می اندازد فکر می نمایم به یاد همان رودخانه عظیم می افتم. چنان آرامش و صفا و وحدتی در کلیه خادمین و خادماست این مرکز دوّار و فعّال الهی موجود است که فی الواقع اگر کسی از خارج بیاید جز سکون و طمأنینه امری مشاهده نمی نماید ولی در عمق این بنیان رفیع خدائی است که جریانی شدید وجود دارد که با قدرت های روزافزون حضرت ربّ البریه به جمیع جهات تأثیرات روحانیه عطا می فرمایند، موانع را برطرف می سازند، راهها را صاف و

هموار می‌دارند و قوای روحانیّه مبذول می‌فرمایند که یاران الهی به کمال سهولت و سرور در سیل خدمت و فداکاری مداوم و مستمر بمانند. این آرامش روحانی و صفا و همکاری و محبت روزافزون در این فضای نورانی چنان روح افزا و فرح بخش است که انسان متحیر می‌گردد چگونه امور گوناگون در نهایت درجه سختی و عظمت بدین نمط فیصله می‌گردد. نه صدائی و نه ندائی، نه فرمانی - نه بیا و بروئی. تمام روح است، محبت است، بندگی است، افتخار همکاری و وحدت است، آینه تمام‌نمای ملکوت الهی است. این عصبه مجلله الهیه تکیه بر کوه خدا داده به فرموده حضرت ولی امرالله در مشرق الاذکار به دعا و مناجات طلب فیض از ساحت قدس الهی می‌نمایند و در مرکز انوار فیوضات موعوده را دریافت می‌فرمایند و از مجمع ابرار افاضه به جهانیان می‌نمایند. چه ترتیب و تنظیم روحانی بدیع ابدعی است مشرق الاذکار، مرکز انوار، مجمع ابرار، دعا و مناجات برای فیضان تأیید و قوت و عنایت حصول و وفود و نزول این جریان بدیع عنایات رحمانیه و سپس پخش انوار و توزیع نیروهای ربانیه به اجبای عالم به تأییدات صمدانیه. این از عجائب نفوذ شدید و مداوم و مستمر این صنع دست حضرت پروردگار است که بدیع است و منبع، یکتاست و بی نظیر. خوشا به حال جامعه امریه که چنین مرکز نوار دواوری دارند که دائماً در حرکت است و الی الابد حافظ و ناصر اغنام الهی در سراسر جهان. لحظه‌ای در حال و احوال نفوسی که ره خودکامی پیمودند و میثاق شدید پروردگار را شکستند مذاقه نمائیم تا خوب مسلم گردد که هرگز قوای منفیه در این شریعت غزاء موفق بر تخریب اساس نمی‌گردند.»<sup>۱۸</sup>

### عشق بی پایان به کودکان

علاقه و عشق موفور به کودکان را در همه آثار امری جناب فیضی می‌توان مشاهده کرد. شما هر کتابی از ایشان را باز کنید جملات و پاراگراف‌هایی در وصف این غنچه‌های نوشکفته باغ آفرینش پیدا می‌کنید. به هر کشور و جزیره‌ای وارد شده‌اند این موجودات معصوم بیشتر از همه نظرشان را جلب کرده و وصف آنان در آثارشان انعکاس یافته است:

«در این موقع که چشم‌ها چشمه اشگ بود ناگهان روی شانه‌های مادران بسته‌ای و در آن بسته هدیه‌ای آسمانی، فرشته‌ای رحمانی، زیارت می‌شد. دو چشم سیاه طفل محبوب به کمال مظلومیت بر من می‌نگریست و چنان خود به خود جذب می‌کرد که گوئی دو چشمه نور می‌دیدم و یا از آن دو روزنه مملو از اسرار پی به جمال و جذاییت آسمان‌های خدا می‌بردم. بی اختیار شده دست بر سر و صورت کودک زیبا می‌کشیدم و فوراً اجر مرا به لبخندی جانانه عطا می‌کرد. مادر و کودک هر دو نشان می‌دادند که در تمام عمر احدی غیر از نزدیکان با طفل معاشقه ننموده است. چقدر این کودکان بی توقع اند و به چه زودی اشگشان خشک می‌شود و آرام می‌گیرند، به تکه



کاغذی راضی اند و به نگاهی فوراً لب به خنده می‌کشایند و دست‌های لطیف عزیز خود را چون بال فرشتگان به حرکت می‌آورند که اظهار محبتی نمایند و سرور و بهجت باطن را نشان دهند و چون روی زانوی مادر می‌نشستند که شیر بخورند با خود می‌گفتم این منظره زیبا و دلربا چون نقاشی‌های عظیم رافائل جاودانی است که مادر و فرزند را به کزات و به انواع مختلفه کشیده ولی کجا توانسته چشمان سیاه جذّاب این اطفال محبوبِ محبوب را نمایش دهد و کجا دیده که این ملائک زیبا در حین شیر خوردن سر را از سینه مادر برداشته به دوست خود با آن چشمان وحشی می‌نگرند و لبخندی زده و مجدّد خود را به چشمه شیر منیر می‌چسبانند. من که نقّاش نبودم تا آن حالات و اطوار زیبا را بکشم ولی هرچه توانستم نازشان را کشیدم، در آغوش خود گرفتم، به سینه چسباندم و بوسیدم. دیگر هیچ چیز در مذاق جان این قدر شیرین و هیچ امری تا این حدّ دلنشین نخواهد بود.<sup>۱۹</sup>

جای دیگر در وصف سیمای کودکان:

«... کودکان شیرین را به خود چسباندم و به سینه دردمند فشردم و قربان و صدقه رفتم. چه کودکانی، چه نوری از جبین کلّ می‌تابد. چشم‌ها از کثرت هوش برق می‌زند. به زبان‌های گوناگون گفتگو می‌کنند. گل‌های سرسبد دوران هجرتند و زینت مجالس و منازل یارانند، جای همه خالی...»<sup>۲۰</sup>

حبّه‌های قند و شاخه نبات:

«ای کوچولوهای نازنین مه جبین پرناز و شیرین، ای حبّه‌های قند و شاخه نبات که دائماً در دل و جان من حاضر و ناظرید و برای شما جز گوهر شب تاب اشک ارمغان دیگری ندارم که زیر پاهای لطیف شما بریزم. از درگاه جمال قدس با نهایت تضرّع و ابتهال مسألت دارم که هر یک از شما جواهر تابناک لوحه ذهبی خدمت و هجرت و تعلیم و تبلیغ گردید و در هیچ عهد و زمانی ولو آنکه زیر هزاران فشار باشید دست از دامن جمال اقدس ابهی برندارید. دائماً با او باشید چه که او همیشه با شماست.»<sup>۲۱</sup>

اگر بخواهیم همه آنچه را که جناب فیضی در باره حالات، رفتار، نگاه‌ها و مشخصات چهره‌های کودکان در اقالیم مختلف نوشته‌اند نقل کنیم باید صفحات بسیاری را به این کار اختصاص دهیم. در همه سفرنامه‌های جناب فیضی جای جای مناجات‌های اطفال صادره از قلم حضرت مولی الوری به خطّ خوش درج شده و عکس‌های متعدّدی از اطفال ممالک و مناطق مختلف به چاپ رسیده و گاهی نیز عکس خودشان در حالی که در میان اطفال نشسته‌اند یا طفلی سیاه‌پوست را به سینه

چسبانده یا کودکی را چون جان شیرین در بغل گرفته‌اند دیده می‌شود که دلیل روشنی بر علاقه بی‌حد ایشان به این غنچه‌های نوخیز گلشن محبت الله است.

## یاد ایران و قدمای این سرزمین

عشق سرشار به موطن جمال اقدس ابهی، به احتیای ایران و قدمای این سرزمین مقدس در سراسر آثار امری جناب فیضی نمایان است. در هر کجا رفته و به هر مناسبتی، به اصطلاح گریزی به صحرای کربلا زده و به یاد این اقلیم جلیل و قدمای این سرزمین و صدمات، بلایا، شکنجه‌ها، زندان‌ها، در بدری‌ها و شهادت‌های یاران ایران سطوری چند به رشته تحریر کشیده‌اند:

«باور بفرمائید در هر کشوری - شهری و یا جزیره‌ای که وارد می‌شدم چشم‌های مشتاقم در پی یاران ایران می‌دوید که زیارتشان شکوفه تر و تازه جانبخش هر افسرده‌دلی است و میوه شیرین و آبدار روح یاران می‌باشد زیرا اینانند که بار فراق و سنگینی دوری و هجران را می‌کشند و در مراکز خدمت پرچم وحدت عالم انسانی را در کف قدرت و صبر و شکیبایی همواره مرتفع و مواج نگاه می‌دارند. اینان یاران جمال قدم و از مرز و بوم او هستند. از زیارتشان دل به پرواز آید و روان آرامشی بدیع یابد. چنان دل‌باخته امر اعظم الهی اند که دست از هر چیزی شستند و دست فرزندان را گرفته به دورترین میادین خدمت و جانفشانی شتافتند، در جبال رفیعه و جزائر نائیه و جمیع جوانب لانه و آشیانه ساختند و حق محبت و بندگی و دل‌بستگی و تعشق را ادا فرمودند و روح مقدس متعالی حضرت ولی امرالله را شاد و مسرور ساختند زیرا ایشان بودند که این رجفه روحانی را در مجامع امریه انداختند و یاران را از تیه بی‌خبری و سکون برون کشیدند و در هوای عبودیت و فدا به پرواز آوردند.»<sup>۲۲</sup>

یاد قدمای ایران:

«چه شب‌ها که در منزلی با مهاجرین عزیزگرد هم نشستیم، نقل مجالس ما نقل قصص یاران عزیز ایران بود. حکایت‌ها از موفقیت‌ها و استقامت‌ها در برابر بلاهای متواتره گفته شد. چه جورها و ستم‌ها که از همشهری‌های خود کشیدند. چه بسا که بعد از بحث‌ها آشکار می‌گردید که این خدمت‌ها و هجرت‌ها و جانفشانی‌ها و افتخارها به کسانی تعلق دارد که آباء و اجدادشان زیر دست و پای ظالمین ارض تکه تکه شدند و کلمه نفی بر زبان نراندند. آن روزها گذشت. دوره ظلم و جور و استبداد به پایان رسید و امروز از اعماق دل و جان درگاه الهی را شاکر و سپاسگزارند که در میزان عدل الهی هر مثقالی از ظلم و ستم به حساب آید و اجر مظلومان حتی در این نشئه فانی هرگز پایمال نگردد چنانچه این سربازان رشید جنود حیات اکثر از اولاد و احفاد

نفوسی هستند که در زیر شکنجه دژخیمان بی دل و وجدان جان به جان آفرین دادند. ملائکه تأیید دائماً در حول و حوش این بازماندگان پراج و بها می‌گردند. بلی، عنایت حق هر سنگلاخی را به گل و گلزار و به چمن روح افزا تبدیل می‌نماید.»<sup>۲۳</sup>

### خاطراتی از مدرسه تربیت

جناب فیضی در سال‌های نوجوانی در مدرسه تربیت تحصیل می‌کردند و یاد آن مدرسه و آن محیط دلپذیر و استادان فاضل و گرانقدر آن جا همیشه در آثارشان آمده است. در سطور ذیل ذکر حلقه درس اساتید جلیل‌القدری چون میرزا عزیزالله مصباح و فاضل شیرازی با تجلیل و تکریم از زحمات و صدمات متقدمین ایران توأم آمده است.

نویسنده ضمن وصف کنگره جهانی لندن به یاد مدرسه تربیت و دروس جناب مصباح افتاده چنین می‌نویسد:

«در آن هنگامه عجیب بی‌اختیار به یاد صباح یومی افتادم که در مدرسه تربیت که به وجود نفوس مقدسه منقطع‌ای چون حضرت مصباح و جناب فاضل شیرازی مزین و در اثر انوار ساطعه روح و روحانیت آن هیاکل مجرده کل در بحور خزمی و سرور مستغرق بودیم، حضرت مصباح چون سراجی و هاج وارد صف درس شدند، زمستان بود و برف زمین را پوشانده بخاری کم‌حرارت و انگشت‌های تلامیذ بی‌طاقت و نگارش دیکته و انشاء فرانسه بسیار مشکل می‌نمود لذا آن وجود عزیز فرمودند امروز از قصص فرانسه می‌خوانیم و این داستان را قرائت و نتایج اخلاقی آن را شرح و بسط فرمودند که شعبده‌بازی در میدان یکی از بلدان بساط خود را گسترده و مردم از پیر و جوان در حول او انجمن گشته به عملیات وی نگریسته می‌خندیدند و دست می‌زدند و مهتر می‌شدند. پدری که دست پسر کوچکش را در دست گرفته بود بدان بساط رسید. پسر هرچه سر کشید چیزی از آن دستگاه ندید. لاجرم پدر که هستی خود را فدای فرزند می‌نماید طفل را بر دوش گذارده محکم نگاه داشت تا وی به خوبی تمام بازی‌ها را تماشا نماید. پسر از دیدار آن همه سرگرمی به هیجان آمد؛ هر فنی که شعبده‌باز به کار می‌برد می‌خندید و کف می‌زد و با پاهای خود بر دوش پدر می‌کوفت و می‌گفت: چرا نمی‌خندی؟ چرا کف نمی‌زنی؟ پدر در زیر بار اعتراضات کودک لب ننگشود و دلخوش و راضی بود که فرزند دلبنش دلشاد و خرم است. حکیمی این حال را بدید لذا نزد طفل رفته دستش را به ملایمت و ملاحظت بگرفت و به کمال عاطفت فرمود: نور دیده گرامی من، تو تمام آن بساط بازی و عملیات شعبده‌باز را دیدی برای آن بود که بر دوش پدر قرار گرفته بودی. اگر او تحمل این رنج و محنت را نمی‌فرمود تو را کجا میسر بود که به چنین تماشائی نائل آئی؟»

به راستی چقدر بی‌وفائیت اگر آنی از ذکر و فکر قدماء، شهداء، نامداران و علمداران این آئین نازنین فارغ باشیم و یا سوانح عجیبه حیات آنان را در گوشه‌نسیان و گمنامی اندازیم و یا مآثر و مفاخر ایشان را دستخوش آمال و امانی سیئه‌روزگار سازیم. ذکر جمیل هر یک بایستی ورد زبان پدران و مادران باشد و شرح حیات جاودان و عظمت افتخارات بی‌کران آن ابطال را به گوش کودکان خود بخوانیم تا ایشان نیز با همان مردی و مردانگی، بزرگی و فرزاندگی در طریق مهر و وفا و خدمت و فدا سالک گردند. آنان بودند که در زیر شمشیرگردن نهاده فریاد یا علیّ الاعلی از دل برآوردند. ایشان بودند که بر فراز دار به عشق دلبر ابهی به ندای یا بهاء الابهی مترنم گشتند. بلی، شهدای بی‌مانند امر بها بودند که جور و ستم دژخیمان را تحمل کردند و در گوشه‌های تنگ و تاریک سیاه‌چال‌ها جان دادند. عشاق آن دلبر یکتا بودند که از اسم و رسم گذشته، بار فراق یار و دیار کشیده در صحرای خدمت و جانفشانی دائماً سرگردان بماندند تا ما توانستیم در آن روز فیروز با نهایت شعف و آزادی در مؤتمر بین‌المللی و کنگره جهانی مجتمع شده با فریادهای شوق، دادِ دل از روزگار بستانیم.»<sup>۲۴</sup>

## پایان سخن

در این سخنان آنچه را صفحات محدود اجازه می‌داد در این گلستان بی‌خزان با هم تفرّجی کردیم و دامنی پرگل برگرفتیم. سخن در باره آثار جناب فیضی به این مختصر پایان نمی‌گیرد بلکه باید در آینده ایام پژوهشگران در باره دقائق و ظرائف نوشته‌های این مرد بزرگ تحقیق کنند. آرزوی نگارنده و همه ارادتمندان و دوستان آن جان پاک این است که روزی کلیّه نوشته‌های ایشان جمع‌آوری و تجدید چاپ شود و در دسترس یاران فارسی‌زبان قرار گیرد تا جزئی از دینی که ایشان به گردن همه دوستان ایرانی دارند ادا شود.

سخن دراز بگفتیم و همچنان باقی است

که ذکر دوست نیارد به هیچ روی ملال

## یادداشت‌ها

- ۱- فهرست کامل و کتاب‌شناسی آثار جناب فیضی در همین مجلد آمده است.
- ۲- *The Priceless Pearl*. ن ک به کتابشناسی آثار جناب فیضی در این مجلد.
- ۳- هوارد کلی آیوز، ابواب به سوی آزادی، ترجمه ابوالقاسم فیضی (طهران، مؤسسه ملی مطبوعات امری، ۱۲۵ ب)، ص ۳۶.
- ۴- پیام بهائی، شماره ۲۱۶ (نوامبر ۱۹۹۷ م)، ص ۳۷.
- ۵- همان مأخذ.
- ۶- پیام بهائی، شماره ۲۱۷ (دسامبر ۱۹۹۷ م)، ص ۳۳.



جناب فیضی و همسرشان خانم گلوریا فیضی

- ۷- همان مأخذ، ص ۳۰.
- ۸- پیام بهائی، شماره ۱۳۲ (نوامبر ۱۹۹۰ م)، ص ۴۶.
- ۹- همان مأخذ.
- ۱۰- همان مأخذ، صص ۲۶-۲۷.
- ۱۱- جناب فیضی اشتباهاً ایشان را به نام برادر بزرگ‌ترشان "ادیب بیضانی" خطاب کرده‌اند.
- ۱۲- خوشه‌هایی از خرمن ادب و هنر (۹) (دارمشتات: عصر جدید، ۱۵۵ ب، ۱۹۹۸ م)، ص ۱۶۰.
- ۱۳- ابوالقاسم فیضی، موهبت هجرت (کراچی: ۱۳۶ ب)، صص ۱۰-۱۲.
- ۱۴- ابوالقاسم فیضی، اسفار بحر محیط (طهران: مؤسسه ملی مطبوعات امری، ۱۳۵ ب)، ص ۱۰۷.
- ۱۵- همان مأخذ، ص ۷۹.
- ۱۶- همان مأخذ، ص ۸۷.
- ۱۷- ابوالقاسم فیضی، قافله‌سالار بندگی (طهران: ۱۳۲ ب)، ص ۱۰.
- ۱۸- همان مأخذ، ص ۱۳۶.
- ۱۹- ابوالقاسم فیضی، پیام دوست (طهران: مؤسسه ملی مطبوعات امری، ۱۲۲ ب)، ص ۴۲.
- ۲۰- اسفار بحر محیط، ص ۳۷.
- ۲۱- همان مأخذ، ص ۶۹.
- ۲۲- همان مأخذ، ص ۶.
- ۲۳- همان مأخذ، ص ۳۴.
- ۲۴- ابوالقاسم فیضی، بهار ۱۲۰ (طهران: مؤسسه ملی مطبوعات امری، ۱۲۲ ب)، ص ۹۱.